

اسرائیلیات و اساطیر ایرانی

نصرت‌الله امامی

اساطیر ایرانی پدیده‌ای آریایی است و این پدیده کارنامهٔ تکوین و خویش‌کاری و موجودیت یک قوم است و با برادر همزاد خود یعنی اساطیر هندی مشابهت‌هایی بسیار دارد و این از آن‌روست که هر دو از یک پستان شیر نوشیده‌اند و در یک گاهواره آرمیده‌اند. اساطیر ایرانی در دورهٔ اسلامی با اساطیر سامی تلاقی پیدا کرد، این تلاقی هیچ‌گاه به مرحلهٔ بازسازی نرسید اما در کتاب‌ها ثبت شد و محققان غالباً از حاشیهٔ بدان نگر بستند و آن را به جد نگر فتند، آنچه در زیر قلمی می‌شود سخنی است در بارهٔ این اختلاط‌ها نه مقایسهٔ آن‌ها که آن خودمقالی دیگرست و مقامی دیگر باید.

شاید در دورهٔ ساسانی، ایرانیانی که با نساب عرب و یهود آشنایی داشته‌اند و در کتابهای عربی آن‌ها را « نسابه‌های ایرانی » نامیده‌اند و تنی چند را نیز نام برده‌اند و یا آن دسته از یهودیانی که به ایران آمده بودند و یا عرب‌های نسب‌شناسی که در حیطهٔ حکومت ساسانی رفت و آمد داشته‌اند نخستین بانیان این اختلاط باشند و به هر حال مستبعد می‌نماید که سابقه‌ای دیرتر داشته باشد. اسرائیلیات به عنوان بارزترین جلوهٔ فرهنگ سامی در اسطوره‌های ایرانی و داستانهای پهلوانی وارد شد،

اختلاط به امتزاج نینجامید و اگر در کتب تاریخ و سیر آغاز اسلام حتی تا قرن پنجم از آن نمونه های بسیار می یابیم، در آثار حتی صد سال بعد این نشان کاستی می گیرد.

در نخستین مرحله، این اختلاط از مشابَهت های حضرت آدم و کیومرث آغاز می شود، حال بینیم در کتابهای فارسی و عربی در این باره چه آمده است: ابن خلدون کیومرث را «ابن الطین»^۱ معنی می کند تا به نحوی او را با حضرت آدم و آفریده شدن او از گل بر طبق روایات مذهبی مطابقت و مناسبت دهد و بر همین سیاق کتابهای تاریخی ایرانی در دوره اسلامی نیز بر مبنای ماخذ عربی خود در باره کیومرث سخن گفته اند و با بیانی تردید آمیز او را حضرت آدم دانسته اند و به ندرت خلاف این امر را هم اظهار داشته اند. در تاریخ سیستان آمده است «... و کیومرث، آدم علیه السلام بود»^۲ و در مجمل التواریخ و القصص می خوانیم «... قومی بر آند از اصحاب روایات، که کیومرث شیت بود و نیره او هم روایت کنند»^۳. در هر حال باید گفت اگر آدم را کیومرث گفته اند این فقط يك تطبیق است که بر اساس پاره ای قراین صورت پذیر شده است نه چیزی فزون تر از آن. حال سعی می کنیم که این اختلاط ها را که نمونه ای از آن در بالا معروض شد طبقه بندی کنیم:

۱- شخصیت اساطیری ایرانی يك شخصیت سامی شناخته شده

است اگر چه در اسر ائیلیات نامی دیگر داشته باشد، مثلاً: «قدزعم بعض نسابی الفرس أن نوحاً هو افریدون الذی قهر الازدهاق وقال بعضهم هو سلیمان بن

۱- تاریخ ابن خلدون ج ۲ ص ۳۱۹.

۲- تاریخ سیستان ص ۲.

۳- مجمل التواریخ و القصص ص ۲۳.

داود ... قال انه نوح.^۱ دینوری در اخبار الطوال در دو جا نمرود را همان فریدون دانسته و برای آن که خود کامگی نمرود را با اندیشمندی فریدون تطبیق دهد می نویسد «نمرود که عجم او را فریدون می نامند در آخرین ایام دوره پادشاهی خویش طغیان و ظلم را پیشه خود ساخت.»^۲ و در جای دیگر می گوید «نمرود را سه پسر بود، ایرج و سلم و طوس (!) پس کشور خود را به ایرج سپرد.»^۳ و طبق این نظریه نمرود بایستی نوه جمشید باشد و همین جمشید نیز با سلیمان به جهت مناسبت هایی که مسخر نمودن دیوان و بر مرکب هوایی سوار شدنشان از آن قبیل است، اختلاط پیدا کرده است. و جالب اینست که سلیمان خود معاصر کیکاوس دانسته شده است و آنگاه پاره ای دیگر از اقوال کیکاوس را همان نمرود شمرده اند.^۴ در هر حال اختلاط شخصیت اساطیری سلیمان و جمشید تا بدانجا بود که تخت جمشید را تخت سلیمان می نامیدند^۵ و این تسمیه ظاهراً بایستی بدان علت باشد که عوام هر بنای شگرف و سترگی را به سلیمان منسوب می کرده اند و در این باره می توان به کتابهای جغرافیایی قدیم مراجعه کرد. شادروان علامه قزوینی درباره تسمیه فوق الذکر می فرماید: «اما راقم سطور (بدون ادعای استقرا، و واضح است که من در این مسایل ابداً دستی ندارم) هیچ در کتب متقدمین از جغرافییین عرب مانند اصطخری و ابن حوقل

۱- تاریخ ابن خلدون ج ۲ ص ۳۰۹.

۲- اخبار الطوال، ترجمه فارسی ص ۸.

۳- همان مأخذ ص ۹.

۴- نزهة القلوب ص ۳۹.

۵- برای اطلاع از انعکاس وسیع اختلاط سلیمان و جمشید مراجعه کنید به کتاب

پیراج استادام دکتر منوچهر مرتضوی بنام «مکتب حافظ».

و غیره و غیره الی یاقوت و قزوینی صاحب آثار البلاد و قزوینی صاحب تزهة القلوب و حتی هم حاجی زین العابدین شیروانی صاحب بستان السیاحه ندیده‌ام که کسی این موضوع (= اصطخر و پرسپولیس!) را تخت جمشید نامیده باشد و اصلاً این کلمه یعنی تخت جمشید، ادنی ذکری از آن شده باشد، هیچ جا در کتب قدیمه ندیده‌ام (این قدیمه یعنی تا صد سال پیش هم حتی)، چه بستان السیاحه که خیلی قدیمی نیست، این تعبیر در آن موجود نیست. نمی‌دانم آیا این تعبیر تخت جمشید بکلی جدید است و یا اگر هم نسبتاً قدیمی بوده شاید به درجه‌ای عوامانه بوده که کسی از مؤلفین لایق ذکر ندیده و این احتمال بسیار بعید است.^۱ ابن مقفع از کسانی است که یکی دانستن جمشید و سلیمان را مورد تردید قرار داده بلکه آن را رد کرده است و این سخن او گویای سابقه دیرینه اختلاط‌های فوق‌الذکر است، «از قول ابن مقفع روایت می‌کنند که می‌گفت مردم عوام ایران و اشخاص نادان می‌پنداشتند جم شاه همان سلیمان پسر داود است ولی این پندار اشتباهی بیش نیست زیرا فاصله زمانی بین سلیمان و جم بیش از سه هزار سال است.»^۲

۲- نوع دیگر آنست که شخصیت اساطیری ایرانی طبق يك شجره نامه جعلی باشخصیت بنی اسرائیلی خویشاوندی پیدا می‌کند، مثلاً جمشید برادرزاده سام بن نوح شناخته می‌شود^۳ و یا می‌آورند که بهمن بن

۱- یادداشت‌های قزوینی ج ۳ ص ۳۱۶ و ۳۱۷.

۲- اخبار الطوال ترجمه فارسی ص ۷.

۳- اخبار الطوال ترجمه فارسی ص ۷.

اسفندیار نبیرهٔ ابن یامین بود از سوی مادر^۱. در مورد ضحاک این شجره نامه شاخ و برگ‌های عجیبی به خود می‌گیرد چنان که می‌خوانیم: بیوراسف پسر علوان پسر عملیق پسر عاد است^۲، بعضی از منابع ضحاک را متأخرتر دانسته و از قبیلۀ «ازد» می‌شناسند و ظاهراً این انتساب از مفاخرات آن قبیله بوده است. مسعودی می‌گوید: عربان یمانی ضحاک را از خویش دانند و پندارند وی از قبیلۀ «ازد» بوده و شاعران دوران اسلامی از او یاد کرده‌اند. ابونواس حسن بن هانی وابستۀ بنی حکم ابن سعد العشیره بن مالک ... ضمن قصیده‌ای همهٔ قبایل نزار را هجا گفته و به قحطان و قبایل قحطانی تفاخر کرده و به ضحاک می‌بالد.^۳ مسعودی اقوال دیگری را نیز در این باره نقل کرده می‌نویسد «بسیاری از دانایان اخبار ملوک و اقوام سلف بر این رفته‌اند که ضحاک جزو نخستین پادشاهان کلدانی نبطی بوده است».

در تاریخ طبری، منوچهر از فرزندان اسحاق بن ابراهیم دانسته شده است و در تأیید آن ابیات زیر سرودهٔ جریر بن عطیه را می‌آورد:

أبناء اسحاق الليوث اذا ارتدوا حمائل موت لابسين السنورا
اذا انتسبوا عدوا الصهبذ منهم وكسرى وعد والهرمزان وقيصرا...^۴

۳- وابستگی‌های جغرافیایی و ارضی شخصیت‌های اساطیری از دو سو، مثلاً تاریخ سیستان پایتخت ضحاک را «ایله» می‌داند و می‌نویسد

۱- تاریخ سیستان ص ۳۴.

۲- اخبار الطوال ص ۴.

۳- التنبیه والاشراف ص ۸۴.

۴- تاریخ طبری ج ۱ ص ۸۴.

« واکنون ایله را بیت المقدس گویند »^۱. طبری درباره ابراهیم خلیل می نویسد «فقال بعضهم کان مولده بالسوس من ارض الاهواز»^۲. ابن خلدون درباره زردشت می نویسد «زرادشت الذی یزعم المجوس نبوته و کان فیما زعم اهل الکتاب من اهل الفلستین خادماً لبعض تلامذة ارمیا النبی خالصة عنده فخانہ فی بعض اموره فدعا الله علیه فبرص ولحق باذریبجان و شرع بها دین المجوسية»^۳. به همین مناسبت ابن خلدون می نویسد که زردشت زبان عبری هم می دانسته و هنگامی که پیامبری از جانب بنی اسرائیل به سوی گشتاسب در بلخ می رود، زردشت و جاماسب که هر دو عبری می دانسته اند سخنان او را برای گشتاسب ترجمه می کنند. ابن خلدون در همین موضوع می نویسد ولی زردشت زبان عربی نمی دانست و جاماسب ترجمان او بود. درباره انتساب زردشت به فلسطینیان در تاریخ بناکتی آمده است: «گشتاسب بن لهراسب پادشاهی عالی رای صایب سخن بود ولیکن در ایام دولت خویش او را خطایی واقع شد و آن بود که زرادشت حکیم در عهد وی پدید آمد و او مردی از اهل فلسطین بود و مدتی در خدمت ارمیای پیامبر بود و علوم غریب از وی بیاموخت»^۴. توماس هاید^۵ دانشمند انگلیسی که جمیع سخنان

۱- تاریخ سیستان ص ۲۱ .

۲- تاریخ طبری ج ۱ ص ۱۶۲ .

۳- تاریخ ابن خلدون ج ۲ ص ۳۲۳ ، ترجمه به مفهوم سخنان ابن خلدون را از قول صاحب «جام جهان نما» می خوانیم : « درجام جهان نما مسطور است که در سال سیوم از حکومت گشتاسب زردشت که به زعم مجوس پیغمبر است ، ظاهر شد و او خادم یکی از تلامذة ارمیا بود و اهل فلسطین به سبب کذب و خیانت او را راندند و او مبروص شد و به آذربایجان رفت و دین مجوس بنیاد نهاد .» به نقل از شرح مشکلات دیوان انوری چاپ دانشگاه تهران ص ۲۴۲ و ۲۴۳ .

۴- تاریخ بناکتی ص ۳۳ .

منقوله درباره زردشت را جمع آوری کرده است بر مبنای اقوال افسانه گونه اظهار داشته است: «زردشت به ظهور مسیح بشارت داده و از پیامبران اسرائیلی علم و حکمت آموخته است»^۱.

درباره دانیال که هم اکنون نیز مقبره‌ای عالی و زیبا منسوب به وی در شوش باقی است می‌خوانیم: دانیال پیغمبر در زمره اسیران بود، چون به حضور لهراسف که در شهر شوش بود رسید، دانیال نزد لهراسف بماند و در شهر شوش از دنیا رفت. در تورات دانیال معاصر «داریوش مادی» و «کورش» دانسته شده است: «داریوش مادی در حالیکه شصت و دو ساله بود پادشاهی را یافت و داریوش مصلحت دانست که صد و بیست والی بر مملکت نصب نماید تا بر تمامی مملکت باشند و بر آنها سه وزیر که یکی از ایشان دانیال بود»^۲. حمدالله مستوفی خود دانیال را سازنده شوش می‌داند. یاقوت حموی درباره شوش می‌گوید: شهری است در خوزستان و قبر دانیال در آنجاست سپس پیرامون سابقه تاریخی این قبر می‌نویسد: اهواز در زمان عمر بن الخطاب گشوده شد و شوش آخرین جایی بود از این ایالت که فتح گردید، هم در این زمان در شوش مقبره دانیال را بیافتند و عمر را بدان آگاه کردند و مسلمانان جویای چرایی وجود دانیال در این مکان شدند، ایشان را آگهی دادند که چون بخت النصر بیت المقدس را فتح کرد دانیال را بدین جا نقل داد و او در اینجا بمرد.^۳ ظاهر آسیرانی که بخت النصر از بیت المقدس آورده بود در جای‌های بسیار متفرق شده

۱- دیانت زردشتی ص ۳۹.

۲- تورات، کتاب دانیال باب ششم.

۳- معجم البلدان ذیل کلمه سوس.

بودند چه حمدالله مستوفی در ضمن سخن پیرامون شهر «انبار» می نویسد: «انبار از اقلیم سیم برکنار فرات به جانب مشرق است، لهراسف کیانی ساخت جهت زندان اسیران که بخت النصر از بیت المقدس آورده بود، بدین سبب انبار گویند»^۱. باری آنچه که جغرافیدانانی از قبیل یاقوت حموی درباره شوش و مقبره دانیال گفته اند کاملاً با وضعیت امروزی آن مطابقت دارد.^۲

۴- صورت دیگر از این اختلاطها را «حوادث تاریخی- افسانه‌ای» در خود پرورانده است که در صدر آنها لشکرکشی لهراسب به بیت المقدس است. این لشکرکشی در روایاتی به دست بخت النصر و در روایاتی به دست نصر بن گیو بن گودرز (!) صورت گرفته است و در بعضی روایات دیگر بخت النصر فرزند گیو دانسته شده است. صورت تاریخی این مسئله دخیل بودن بخت النصر را در آن مصرّح و مستدل می‌دارد. گردیزی می نویسد: «گشتاسب بخت النصر را به بیت المقدس فرستاد تا آن ولایت را بگیرد و جهودان را قهر کرد و بسیاری از ایشان را کشت»^۳. حمزه اصفهانی می نویسد: «لهراسب در سال ششم از سلطنت خود نصر بن ویو (= گیو) بن گودرز را به فلسطین به جنگ یهود فرستاد و او شهر اورشلیم را ویران کرد و یهودیان را به اسارت گرفت و برده و زیر دست مردم کشور خود ساخت»^۴.

۱- نزّهة القلوب ص ۳۷.

۲- نگارنده مقبره دانیال را بارها از نزدیک مشاهده کرده ام و آن چنان است که سردابه‌ای ادیب مانند به زیر رودخانه‌ای که در پشت مقبره جریان دارد کشیده می‌شود و مقبره در انتهای این سردابه است و درست در زیر رودخانه قرار دارد و آب همواره از بالای مقبره جاری است. درباره این نهر که در پشت مقبره است سخنها گفته اند و حفر آن را به کسان بسیار نسبت داده اند که در کتب مسطور است. برای تفصیل بیشتر رک: سفرنامه دیولافوا ص ۶۳۸ به بعد.

۳- زین الاخبار ص ۱۵.

۴- سنی ملوک الارض والانبیاء ترجمه فارسی ص ۳۶.

و در تاریخ سیستان آمده است: «بخت النصر نبیره رستم دستان بود از سوی دختر، خواهرزاده فرامرز، و او را نام بخت نرسی بن گیو بن جو درز بن کشواد...، بهمن اسفندیار نبیره ابن یامین بود از سوی مادر، چون بنی اسرائیل، یحیی و زکریا علیهما السلام را بکشت بخت النصر را آنجا فرستاد تا خون ایشان را باز آورد.»^۱ گردیزی این انتقام جویی را در حوادث زندگی گودرز بن شاهپور ذکر می‌کند و آنچه که بیان می‌نماید از صبغه آریایی و سامی هر دو بر خوردار است، می‌نویسد: «... تاختن بر بنی اسرائیل از بهر خون یحیی بن زکریا که او را کشته بودند و خون او ستونه همی زد و به سوی آسمان همی بر شد تا گودرز شد و هفتاد هزار مردم از ایشان بکشت تا آن خون فرو ایستاد.»^۲ صورت‌های این لشکر کشی را جمیع مورخین تاریخ‌های عمومی اسلامی آورده‌اند من جمله ابن مسکویه در «تجارب الامم» و مطهر بن طاهر المقدسی در «البدء و التاریخ». خاورشناس و دانشمند شهیر آرتور کریستن سن در کتاب پیراج «کیانیان» توجیه بسیار جالبی از این واقعه کرده است و می‌گوید: محققاً برای علمای دین زردشتی پر کردن خلاء میان سلطنت کیخسرو و کی گشتاسب کاری دشوار بوده و به همین علت است که در شرح داستان او بعضی از مسایل تاریخی یهودیان به عاریت گرفته شده است. وی (= گشتاسب) بنا بر نقل مینوگک خرت (فصل ۲۷، بند ۶۷) اورشلیم را ویران کرد و یهودیان را پراکنده ساخت و بنا بر روایات دینکرت (کتاب پنجم فصل اول - بند پنجم از کتاب پشتون سنجانا، و چاپ وست کتاب پنجم ص ۱۲۱) لهراسب به همراهی بوخت نرسیه

۱- تاریخ سیستان ص ۳۵.

۲- زمین‌الخبار ص ۱۸.

(نبو خُذْ نُسْر) به اورشلیم لشکر کشید. این داستان بهر حال متأخرتر از دوره ساسانی است زیرا مطلب مذکور از کتاب مینوگک خرت پهلوی، از آنجا که در ترجمه پازندوسانسکریت دیده نمی‌شود باید الحاقی باشد و نقل دینکرت هم بعید نیست تحت تأثیر منابع خارجی به وجود آمده باشد.^۱

۵- گونه پنجم مقارنه‌های زمانی بین حوادث و شخصیت‌های اساطیری است که در صورت تفحص و تحقیق کامل جدولی جالب توجه به دست خواهد داد، پاره‌ای از مقارنه‌ها در خلال سطور فوق گذشت و مختصری نیز اکنون معروض می‌شود:

۱- موسی پسر عمران در عهد کیقباد از بیم فرعون از مصر بگریخت.^۲

۲- تولد ابراهیم در زمان سلطنت فریدون بود.^۳

۳- کشته شدن سیاوش در عهد داود بود.^۴

۴- موسی پیغمبر علیه‌السلام به روزگار منوچهر بیرون آمد و چون از پادشاهی او شصت سال بگذشت موسی علیه‌السلام بابنی اسرائیل از مصر بیرون آمد.^۵

۵- مسعودی مدعی است که بازگشت یهود به اورشلیم در عهد بهمن اتفاق افتاده است. آنچه مختصراً گذشت سخنی بود درباره اختلاط، امید است در موضعی دیگر سخنی در باب مقایسه و مشابهات داشته باشیم.

۱- کیانیان ص ۱۳۷ .

۲- اخبار الطوال ص ۱۲ .

۳- همان مأخذ ص ۸ .

۴- تاریخ ابن خلدون ج ۲ ص ۳۱۸ .

۵- زین‌الخبار ص ۷ .

پاره‌ای از مآخذ این مقاله

- ۱- تاریخ سیستان . تصحیح شادروان ملک‌الشعراى بهار . تهران ۱۳۱۴ .
- ۲- مجمل‌التواریخ والقصص ، تصحیح شادروان ملک‌الشعراى بهار ، تهران ۱۳۱۸ .
- ۳- تاریخ ابن‌خلدون ج ۲ ، بیروت ۱۹۵۶ .
- ۴- تاریخ طبری جلد اول .
- ۵- اخبار الطوال تألیف ابوحنیفه دینوری، ترجمه صادق نشأت . تهران ۱۳۴۶ .
- ۶- یادداشت‌های قزوینی جلد سوم . تهران ۱۳۳۶ .
- ۷- التنبیه والاشراف تألیف ابوالحسن مسعودی . ترجمه ابوالقاسم پاینده . تهران ۱۳۴۹ .
- ۸- تاریخ بناکتی تألیف ابوسلیمان داود بناکتی . به‌کوشش دکتر جعفر شعار . تهران ۱۳۴۸ .
- ۹- دیانت زردشتی تألیف پروفیسور کای بار و دیگران . ترجمه فریدون وهمن . تهران ۱۳۴۸ .
- ۱۰- معجم البلدان یاقوت حموی رومی . مصر ۱۹۰۶ .
- ۱۱- تورات ترجمه فارسی چاپ لندن ۱۹۱۴ .
- ۱۲- سنی ملوک الارض وانبیاء تألیف حمزه اصفهانی ، ترجمه دکتر جعفر شعار . تهران ۱۳۴۶ .
- ۱۳- کیا نیان - تألیف آرتور کریستنسن ، ترجمه دکتر ذبیح‌الله صفا . تهران ۱۳۴۳ .
- ۱۴- زین‌الخبار تألیف ابوسعید عبدالحی بن الضحاک گردیزی ، تصحیح عبدالحی حبیبی . تهران ۱۳۴۸ .
- ۱۵- نزهة القلوب تألیف حمدالله مستوفی . لیدن ۱۹۱۳ .